

درباره فیلم «چهل سالگی»

وقتی ایده‌ها به حاشیه رانده می‌شوند

منبع: روزنامه شرق، صفحه آخر، پنج‌شنبه، مورخ: ۱۴/۰۵/۸۹

۱. اخیراً فیلم "چهل سالگی" به کارگردانی علیرضا رئیسیان را دیدم. قرار است فیلم متضمن روایت امروزی از داستان "پادشاه و کنیزک" دفتر اول مثنوی باشد. نگار که در اداره موسیقی کار می‌کند و از زندگی خویش با فرهاد راضی است و دختری ده‌ساله دارد، باخبر می‌شود که نامزد سابق او پس از سال‌ها دوری از وطن در کسوت رهبر ارکستر از پاریس به تهران می‌آید. بناست که نگار، به اقتضای شغلش، مدیر برنامه‌های او باشد. در این میان نگار یاد خاطرات گذشته می‌افتد و دچار حسی نوستالژیک می‌شود و از اینکه از ساز زدن و نوازندگی فاصله گرفته و مشغول کار اجرایی شده و غبار عادت روی فعالیت‌های روزمره او نشسته، گله و شکوه می‌کند. فرهاد نیز به دلالت و توصیه مراد و استادش می‌کوشد مجالی فراهم کند تا نگار به نحو طبیعی با نامزد سابق خود (کوروش) دیدار کند و کنسرت کورش در ایران به خوبی برگزار شود...

۲. به نظر می‌رسد شخصیت پردازی فرهاد و نگار و کورش در "چهل سالگی" نسبت وثیقی با شخصیت‌های پادشاه و کنیزک و زرگر سمرقندی در داستان "پادشاه و کنیزک" ندارند. نگار از زندگی خویش راضی است و در دیالوگی به کورش می‌گوید: "می‌توانم به فرهاد به تکیه کنم". حس نوستالژیک او از مرور صرف خاطرات دوران آغاز جوانی چندان فراتر نمی‌رود. اصلاً به نظر نمی‌رسد نگار با دیدن شاهد عهد شباب (کوروش) زیر و زبر گشته و دچار تردید شده که فرهاد را، ولو برای مدت کوتاهی، رها کند و چند صباحی با کورش بسر برد. به همین سبب اینکه نگار به همکاریش می‌گوید باید مهمترین تصمیم زندگی خود را بگیرد، چندان قابل فهم به نظر نمی‌رسد و بیننده را با

خود همراه نمی‌کند. بر همین سیاق، بی‌قراری‌ها و نجوهای فرهاد با استاد و مراد خویش نیز چندان قابل‌پذیرش نیست؛ چراکه اتفاق خاصی در زندگی او و نگار نیفتاده که فرهاد آشفته حال شده است. نه نگار او را ترک کرده و نه حتی تلویحاً از بودن با فرهاد گله کرده و نه ابراز محبتی به کورش کرده؛ از این‌رو بی‌تابی‌های او چندان قابل‌هضم نیست، خصوصاً که پس از استراق‌سمع سخنان نگار و کورش در شب مهمانی، فرهاد به عیان فهمید که نگار از کنار او بودن احساس آرامش می‌کند. علاوه بر این، کورش نیز غرق کار و موقعیت خویش است و گفتار و رفتار او یادآور شخصیت زرگر سمرقندی نیست. در داستان "پادشاه و کنیزک" وقتی پادشاه به کنیزک رسید، کنیزک دل در گرو زرگر سمرقندی داشت و هنگامیکه به دلالت حکیم‌الهی به وصال زرگر سمرقندی رسید، احوالش خوش شد و گلگون‌گشت و بیماری از تنش رخت بر بست؛ در صورتی که نگار بیش از اینکه دلی در گرو کورش داشته باشد و سودای با او بسر بودن را در سر پیروراند؛ از ملالت و درجا زدن خسته شده و در پی آن است که رنگ تازه‌ای به زندگی خویش زند و باران صفت "پراز طراوات تکرار" شود.

۳. دیالوگ میان فرهاد و استاد و مرادش در باب سختی قضاوت کردن و قصه ترک کردن مسند قضاوت استاد و به کتاب و قلم و دفتر پناه بردن (که یادآور انصراف قاضی از مسند قضاوت در فیلم "نوبت عاشقی" محسن مخملباف است) حاوی بصیرت‌های چندی است. تأکید بر اینکه به نامی از مفاهیمی چون عدالت، آزادی، انصاف، حق، ظلم، قضاوت ... نباید دل‌خوش کرد و محقق ساختن آنها در این جهان پرتب و تاب و رنگارنگ و تو بر تو کاری بغایت دشوار و بلکه نشدنی است، قابل‌تأمل است. کاش این ایده‌ها در "چهل‌سالگی" بسط بیشتری می‌یافت و در مسیر اصلی داستان به حاشیه رانده نمی‌شد. در عین حال اگر شخصیت‌پردازی بهتری صورت می‌گرفت، شاهد بازآفرینی دل‌انگیزتری از داستان اول دفتر اول مثنوی مولوی بودیم.